

## ایا هزاره کلمه قدیمتر است؟

درباره هزاره و سرزمین هزاره جات که اصطلاحی متاخر است، گاه گاهی نویسندگان و جستجو کنندگان چیزی نوشته و یا گفته اند، که معلومات ایشان نیز بدوره متاخر و بعد از تاخت و تاز چنگیز مربوط است و آنقدر وقعت و اعتبار تاریخی ندارد.

راورتهی محقق پنتو دان و مؤرخ فرنگی (متولد ۱۸۲۵م) نخستین کسی است که درباره اصل و نژاد و قبائل هزاره معلوماتی را از کتب تاریخ و روایات مردم فراهم آورده و بعد از او هم سیاحان و نویسندگان دیگر درین باره چیزی نوشتند، و الکسندر برنس معروف در کتاب سفر و توقف در کابل بسال (۱۸۳۶ - ۱۸۳۸ م طبع لندن ۱۸۴۲ ص ۲۳۰) نامهای قبایل هزاره را به تفصیل ضبط کرد که در آن اوقات عدد خانوار هزاره (۶۶۹۰۰) خانه بود.

اما درین نوشته های فرنگی درباره اصل و مبداء کلمه هزاره و قدامت تاریخی آن چیزی به نظر نرسیده و چون در تشکیلات لشکری چنگیز خان و اخلاف وی هزاره و صده موجود بود (رجوع کنید به جامع التواریخ رشید الدین ۱ ص ۳۹۹) بنابراین رای نویسندگان تاریخ و

جغرافیا در عصر بعد از مغول برین قرار گرفت که این هزاره ها از بقایای همان هزاره های چنگیز خانی اند که در آن عصر برای حفظ برخی از مواقع سوق الجیشی در آن جایها اسکان می شده اند.

ظاهراً مؤید این نظریه بار اول ابوالفضل مؤرخ دوره اکبرست که به نبودن مردم هزاره درین سرزمین قبل از چنگیز خان اشاره مینماید (آئین اکبری ج ۲ ص ۱۶۳) اگر چه جنرال کنگهم در جغرافیای تاریخی هند (ص ۴۰ بعد) همین نظریه را تأیید کرده و رای سنت مارتین را درباره قدمت کلمه هزاره رد مینماید ولی محقق مشهور موسیوفشه فرانسوی در کتاب (تمدن ایرانی ص ۴۲۱) راجع به مسئله هزاره جات شرحی دارد و در آن گوید :

"هزاره در زبان فارسی بمعنی هزار است و چون چنگیز لشکریان خود را بدسته های هزار نفری تقسیم میکرد بنا برین ابوالفضل نویسنده تاریخ اکبری چنین اظهار نموده است، که این مردم کوهستانی قسمتی از لشکریان چنگیز اند که در آن محل باقی مانده اند. تمام نویسندگان بعد از او هم این مطلب را تکرار نموده اند، بدون اینکه از خود سوال کنند چگونه یک فوج هزار نفره از لشکریان چنگیز در میان این کوههای سخت بحال خود وا گذاشته شده اند. و چگونه جمعیت کثیری را تشکیل داده اند؟"

این شکاکیت عالمانه موسیوفوشه، و مانمیتوانیم در مقابل منطق مسلم تاریخی تنها بر روایت ضعیف و احتمال نا استوار ابوالفضل و پیروان او اتکا کنیم. بنا بران باید قدری در اوراق تاریخ جستجو نموده و این نام را از نظر زبان شناسی نیز تجزیه و تحلیل کنیم. در تاریخ کلمات و زبان شناسی به بسا الفاظ و اسمائی بر میخوریم، که اساساً ریشه استوار و قدیمتری داشته و مردم از روی التباس با یک کلمه محدث دیگر، آنرا ازین ریشه شمرده و اصلتش را از بین برده اند. مثلاً در بین

افغانان نام معروفی است "تورباس" یعنی شمشیر زن، شمشیر باز، و این نام در کلمات تاریخی کشته‌آریائی و توروشکه سنسکریت (مطابق تاریخ کشمیر کلنه و کتیبه او هند کنار اباسین) و تورکش (خیرالبیان پیر روشن حدود ۹۵۰ هـ) ریشه‌های محکمی دارد، و در پشتوی کنونی نیز معلوم و موجود و مستعمل است. ولی میرزایان دفاتر و بولکیان مستوفی خانه‌های قدیم این نام پښتوی معروف را طره باز و گاهی طور عباس نوشتند، و اصالت آنرا آنقدر از اذهان زدودند، که اکنون املائی بسیار مشروع و صحیح آن (طره باز) است ولی این چه معنی دارد؟ و ریشه اش در فیلاوژی چیست؟ ابدأ و اصلاً وجه معقولی ندارد. باری کلمه هزاره نیز با چنین نظر محدود و غیر علمی بسبب التباس آن با "هزاره" چنگیزی دستخوش مؤرخان قصیر النظر گردید، در حالیکه این "نام" در تاریخ سوابق طولانی قبل از چنگیز دارد، و دلائلی موجود است که این مردم در قرون متمادی قبل از آن هم درین سرزمین ساکن بودند.

دلیل نخستین اینست: که نام هزاره تنها برین سرزمین قلب افغانستان اطلاق نمیشد، بلکه در ماورای اباسین و دامنه‌های مهابن تا هری پور و ایبت آباد و پکلی و کاغان و سراسیبه‌های کوه‌های کشمیر، وادی معروفی موجود است. که آنرا هم (هزاره) گویند ولی مردم آن از جنس تاتاری و قیافت‌های نژاد زرد نیستند بلکه از بقایای آریاهای هندی شمرده می‌شوند و السنه آنها نیز بکلی از دیالکت‌های آریائی هندیست.

پس اگر تسمیه هزاره اینجا را از نوع هزاره لشکری چنگیزی قبول کنیم، آیا درباره تسمیه آن هزاره ماورای اباسین که تا دامنه‌های جبال کشمیر کشیده می‌شود چه خواهیم گفت؟ در حالیکه چنگیز خان ابدأً و اصلاً از دریای سند نگلشته و بعد از آنکه جلال الدین خوارزمشاه بر

گذرگاه نیلاب (جنوبی اتک) از اباسین گذشت چنگیز نیز بنا بر خرابی و عفونت هواعنان رجعت از راه فرشاور (پشاور) برگردانید (جامع ۳۷۸/۱) پس درین صورت نه هزاره چنگیزی در وادی هزاره ماورای اباسین اقامت کرده و نباید که این جای بنام هزاره لشکریان چنگیز مشهور شده باشد.

دلیل دوم قدمت نام هزاره از نظر تاریخ اینست : هیون تسنگ زائر و جهانگرد معروف چینی که بعد از سیاحت هند در هنگام باز گشت بتاريخ (۲۵ جون ۶۴۴ م) به تسو - کو - چه (آراکوزیا) آمد، وی پایتخت نخستین آنرا هو - سی - نه (غزنه) و پایتخت ثانی را هو - سا - له میگوید (رجوع به کتاب ۱۲ سفر نامه وی)

سنت مارتن نخستین شخصی است که نام اولین را با غزنه و ثانوی را با هزاره تطبیق کرد، اگر چه جنرال کنگهم در جغرافی قدیم هند (ص ۴۰ بعد) باستناد قول ابوالفضل تطبیق نام دوم را صحیح نمیداند و آنرا گذرستان کنارهای هلمند میداند ولی بطلیموس جغرافی نگار معروف نیز در همین مواقع جائی را بنام اوزاله Ozala در شمال غرب اراکوزیا ذکر میکند، که با وجود مطابقت روایت هیون تسنگ و بطلیموس نمیتوان بر قول ابوالفضل اعتماد کرد.

هیون تسنگ گوید که از هو ساله چشمه ساری خیزد، و بچندین شعبه تقسیم میشود اقلیم آن سرد و دارای برف و ژاله است مردم آن خوشدل و آزاده اند در اصول جادوگری مهارتی دارند، و تحریر و زبان ایشان نیز با دیگر ممالک اختلاف دارد.

سوم : موسیو فوشه نیز با تطبیق سنت مارتن همنواست : وی گوید چون هیون تسنگ همراه یکی از پادشاهان افغانستان که در اطراف کشور خود گشتی میزد تا هم مالیات عقب افتاده را وصول کند و هم قدرت مرکزی را بقبال اطراف نشان دهد از هزاره جات نیز عبور

کرده است وی خصایص اقلیمی و زبان و اخلاق این مردم را یادداشت مینماید، و حتی از قیافه این مردم هم اظهار تعجب میکند.

با این دلیل موسیوفوشه اضافه مینماید: که از عصر هیون تسنگ بالا تر یعنی (۱۰۰۰) سال قبل چون اسکندر از جنوب افغانستان بشمال آن ازین جبال میگذشت مؤرخان او می نویسند که اسکندر یکنوع مردم جدیدی را در انجا مشاهده کرد که از دیگران سرکش تر بودند، شرحی که کنت کورس از خانهای گلی آنها میدهد، با آنچه امروز هر مسافری میتواند بچشم سربیند کاملاً تطبیق می شود (تمدن ایرانی ص ۴۲۲)

### تطبیق نام هزاره:

اکنون آنچه را هیون تسنگ بشکل هو - سا - له Ho - Sa - La و بطلیموس بشکل Ozala آورده بانام کنونی هزاره تطبیق میکنیم و از نظر زبان شناسی نیز همین مقصد را روشن می سازیم.

در تلفظ چینی و یونانی کلمه فرقی نیست هر دو سه سلابل دارد:  $O - Za - La = Ho - Sa - La$  که تبدیل س به زو او به هو در فیلالوژی مطرد است، و لام هم تاکنون به (ر) ابدال میگردد مانند دیوار = دیوال و دیوانه = لبونی و دس و لس و ده و صدها کلمه دیگر آریائی که با بدال (ل = ر) تغییر شکل داده اند. پس از نظر فیلالوژی هیچ بعدی ندارد. که هو - سا - له چینی یا او - زا - له یونانی هزاره کنونی باشد و چون در همان قرن هفتم میلادی هیون تسنگ بسا از قبایل و بلاد افغانستان را بهمین نام های کنونی ایشان (منتهی به لهجه چینی) ذکر میکند، و در جوار عزنه و هزاره اپو - کین (افغان) را نیز می آورد، بنا بران باید گفت که این هزاره گان از همان عصر های

قدیم از زمان اسکندر تاکنون در جوار افغانان ساکن بوده و قرنهاى طولانى با هم زندگى داشته اند.

اما این نام اگر از نظر فیلولوژى تحلیل گردد نیز ریشه‌هاى کهن سالى را مقارن با زبان پښتو دارد. که نویسنده‌اى خود را بصورت ابتدائى (نه قطع و حتم) در پیشگاه دانشمندان زبان شناس میگذارم، ولى قبل از آن توجه شما را به چند کتاب تاریخ بعد از مغل و نزدیکتر به یغماى چنگیز معطوف میدارم، که اغلب مؤرخان این عصر هزاره‌هاى افغانستان را بنام اوغانى ستوده اند، و ایشانى را اوغانى و حتى باملای کنونى افغان نوشته اند اینک اشارات مؤرخین :

۱. در پترزبورگ کتابى بنام جامع التواریخ (غیر از جامع رشیدالدین) تالیف (۷۰۵ هـ) موجود بود که بنام سلطان غازی اهداء شده و نسخه موجوده تحریر (۹۷۱ هـ) است. درین کتاب بارها هزاره و اوغانى و هزاره و افغان و امیر مبارزالدین از اوغانیان و احوال و اوغانیان و سیو غتمش اوغانى آمده است.
۲. در مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندى وقایع (۷۴۷ هـ) اوغان و جرمايى و هزاره خانه بدوش آمده و در وقایع (۷۴۶ هـ) هزاره اوغانى و هزاره افغانى را باصافه واضح مینویسد.
۳. در تاریخ گزیده حمدالله مستوفى هزاره اوغان و اوغانیان و سورغتمش اوغانى و هزاره اوغان و احشام هزاره و امراء متعدد اوغانى و جرمايى ذکر میشود، که تا ختن هاى ایشان در جنوب فارس تا شیراز میرسد و امراء آن سامان سالها با ایشان در زد و خورد بودند.

تحقیق این مسئله که این اوغانیان و جرما و هزاره کیانند، کار مقاله دیگرىست ولى درینجا التزام و پیوستگى این نامها باهمدیگر کم از کم نزدیکى و همکارى و از یکسو بودن این مردم را میرساند.

اکنون تجزیه نام هزاره را ملاحظه فرمائید :

این نام مانند اسماء بسیار معروف تاریخی دو جزو دارد : هو + زاره. و این که هجاء نخستین آن ه به ضم و هو بوده از تلفظ چینی و یونانی آن پدیدار است.

هئوبا هو در اوستا، سو در سنسکریت ریشه قدیم همین هو = خو = خه = بنه (ببتو) خهی و خوب (پارسی) است، که نامها و صفات زیاد باین هو مصدر است مثلاً : هو بخت و هو نامی بمعنی نیکبخت و نیکنامی در امالی خواجه عبدالله انصاری حدود (۴۸۰ هـ) در لهجه هروی آمده است، (طبقات الصوفیه خطی) در اوستا سه رکن آئین مزدیسنا همته و هوخته و هورشته (گاتها، ص ۷۵ و مزدیسنا و تأثیر آن در ادب پارسی ص ۷۰۰) در پهلوی بترتیب هومنش، هوگبشن، هوکنش بوده، که در پارسی به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تعبیر شده و در پبتو نزدیک به اوستا هومنه و هوخته و هورشه است.

در اوستا صفت جمشید (هورمک = خورمه) بود (وندیداد، ص ۲۱۰) و در پارسی دری آهو بمعنی عیب است : (آ = نا نفی) × هو (خوب) که جمعاً ناخوب و عیب باشد، فردوسی گفت :

گر آهوست بر مرد موی سپید

ترا ریش و سر گشت چون برگ بید

(شهنامه ج ۱ بیت ۲۶۴۴)

هوشنگ نام یکی از شاهان داستانی کویان مقدم بر زرتشت است که اصل اوستائی آن Hao - Shyngha هئوشینگه بود (بشت ۱۹/۱۷/۱۵/۹/۵) که جزو اول آن هم همان (هو) است پس بنا بر این عنعنه اگر جزو اول نام هزاره را هم همین (هو = بنه = خه = خوب) بدانیم، چون تلفظ قدیم آن هم با ستناد هیون تسنگ و بطلیموس (هو = او) بود بعید از قیاس نیست.

اما جزو دوم آن (ساله = زاله) چینی و یونانی همین (زاره) کنونی است که در پنتو هم تاکنون بشکل (زړه) موجود است بمعنی (دل)، کل) که جمعاً هوساله = هزاره باید هوزړه یعنی خوشدل باشد، و این همان صفتی است، که هیون تسنگ بمردم هو - سا - له داده است.

اما اینکه (زړه) در السنه کهن ریشه داشته و کلمه تاریخی است که معنی آن تاکنون هم بهمان داب قدیم در پنتو باقی مانده، نیز نظائری در اسماء کهن دارد و اصل آن در اوستا زیرته Zareth بمعنی دل بود (فرهنگ نظام ۷۲/۲) که در اکثر السنه آریائی همین ریشه درین کلمه وجود دارد، مانند درارمنی Sirt در کردی Zar در بلوچی Zirde در سریکلی Zard در شعناتی Zrad در سنگلچی u3ray و در منجی Zjl (حواشی بر برهان ۸۷۳/۲).

و همین کلمه است که بقول پروفیسر هاگ جزو اول کلمه زړه تشت را هم تشکیل داده و نام یکی از پهلوانان بلخ زریر که یاتگار زریران بنام اوست در ابان یشت فقره (۱۱۲ / ۱۱۳) زری واری است که اکنون زړه ور (دلیر) گوئیم.

همچنین نام خسر و بقول گریستن سن (کیانیان ص ۲) در اصل اوستایی هئو - سروه Hao - Sravah بود که جزو نخستین آن همان (هئو) در پارسی (خو) شد، و جزو ثانی آن سروه هم شاید که با همان زړه هم ریشه باشد، که جمعاً معنی آن (خوشدل) شود.

باری اگر کلمه هوساله چینی و اوزاله بطلیموس جز سرزمین هزاره کنونی مورد تطبیق نداشته و قرائین تاریخی نیز برین قضیه دلالت کند، پس این تجزیه ای لسانی نیز به حقیقت اقرب خواهد بود، و هزاره معنی (خوشدل) را خواهد داشت. (۱) (۲).



**ماخذ**

۱. تبصره: قراریکه در کتاب قاموس بیوگرافی ملی (طبع پوهنتون اکسفورد) ص ۱۹۴ ج ۳ در شرح حال هنری خارج راورتنی (۱۸۲۵ - ۱۹۰۶ م) مینویسند: وی کتابی را بنام تاریخ مینگ و هزاره افغانستان نوشته بود بقول محمود کاشغری در دیوان لغات الترک تالیف (۴۶۶ هـ) طبع استانبول (۱۳۳۳ هـ) کلمه منک بکسره اول بمعنی هزار است "ج ۳ ص ۲۶۶" و بار تولد نیز در جغرافیای تاریخی اصل نام هزاره را همین هزار اسم عدد فارسی و جمع آنرا هزاره جات "؟" پنداشته است. در کتب فارسی کلمه اولوغ مینگ مغولی را به هزاره کلان ترجمه کرده اند در تاریخ هرات سیفی امراء هزاره و صده آمد "ص ۱۶۳" و داوود خواجه را در غزنی امیر این مردم شمرده که بقول سیفی "کافر بود" و گوید: خیل خانه و هزاره و بازار او را غارت کردند "ص ۵۹۷" و ازین پدید می آید که بعد از خروج مغل کلمه مینگ "هزار" مغولی را بفارسی در آورده اند و این اصطلاح جدید مورد اشتباه و التباس با هزاره قدیم گردیده باشد که ما باوجود قدمت کلمه در آثار چینی و یونانی نمیتوانیم آنرا کلمه محدث عهد خروج چنگیزیان بدانیم.

۲. مجله آریانا، سال ۱۳۴۱، شماره ۵، ص ۱ - ۸.